

اعاده دادرسی احکام کیفری

درخواست اعاده دادرسی از طرف ورثه محکوم علیه با وجود اجرای حکم مجازات اصلی امکان دارد یا خیر؟ با توجه به منطوق صریح شق ۱ ماده ۴۶۷ قانون آئین دادرسی کیفری پاسخ سؤال مثبت است و محتاج بحث نمی باشد ولی برای پاسخ قسمت دوم (با اجرای حکم مجازات اصلی) طرح مسئله ضرور بوده که جواب این قسمت را ماده ۴۶۹ داده و از مفهوم ساده سرقوم برمی آید که درخواست اعاده بعد از اجرای حکم مجازات اصلی میسر بوده و باید دید با وجود اجرای حکم چگونه قانونگذار این حق را داده و غرض قانونگذار از شق ۱ ماده ۴۶۷ و درخواست اعاده از طرف ورثه بچه نظر است. زیرا:

با وجود اینکه با فوت محکوم علیه کیفری اثرات پرونده کیفری زائل میشود. - و ورثه محکوم علیه از حیث محکومیت سورت مسئولیتی ندارند به خوبی برمی آید. - مفهوم و منطوق مواد ۴۶۷ و ۴۶۹ بمنظور معافیت از آثار تبعی احکام کیفری بوده و بهمین جهت قانونگذار به خود محکوم علیه و ورثه او اجازه داده که با اجرای حکم مجازات اصلی حق استفاده از اعاده دادرسی داده شده و قبل از اینکه جهات و موارد سواد فوق توجیه شود مقدمتاً - در اطراف جزء دوم ماده ۴۶۷ (و همچنین اشخاصی که از طرف او مأسوریت دارند) توضیح میدهد.

باید دید جمله مأسوریت مخصوص - شامل چه اشخاصی بوده و مصادیق آن شامل چه اشخاص و در کدام موارد است - هرگاه جمله مزبور را شامل شخص فرض کنیم - ظاهراً احتیاج به چنین تصریحی نبوده و مسلم است مستدعی اعاده دادرسی شخصاً و مع الواسطه میتواند درخواست اعاده نماید - پس معلوم میشود نظر قانونگذار از این جمله چه بوده - فکر می کنم نظر قانونگذار از این جمله بسیط و شامل (موارد سفه - جنون - ورشکستگی - مواضعه - و تباہی محکوم علیه برای از بین بردن حقوق طلبکاران و موارد دیگر جزء دوم ماده ۴۶۷ بسیط تنظیم شده) چون بحث موارد جزء دوم ماده سرقوم محتاج توضیحات مشروح میباشد و چون بحث تفصیلی در اطراف موارد جزء دوم ماده مزبور از موضوع این

مقاله خارج میباشد لذا به آئیهٔ محول نموده و اینمقدار توضیح برای آن بوده که ماده مزبور تجزیه گردیده و در اطراف جزء اول بحث شود - ولذا ذیلا سوارد و مصادیق جزء اول ماده مزبور توضیح میشود .

الف - یکنفرکارمند دولت در مراحل نزدیک بازنشستگی محکوم به مجازات جنائی یا جنحه میشود - قبل از اجرای حکم مجازات اصلی فوت می کنند البته دیگر موضوع اجرای حکم از بین سیرود و بدون احتیاج به استدعای اعاده مجازات اصلی از بین رفته اما بسبب اینحکم - از اخذ حقوق و طیفهٔ بازنشستگی ورثه محروم میشود یا بسبب حکم مزبور حقوق ورثه تضییق میشود - از اینجهت قانونگذار به عیال و هریک از ورثه حق داده شده درخواست اعاده دادرسی نموده و با اثبات بی گناهی مورث از آثار تبعی آن جلوگیری شود .

ب - کسی به اتهام جنحه و یا جنایتی محکوم به مجازات شده و نوع جرم آنچنان است که با محکومیت او در مقابل شاکی خصوصی مربوط است یعنی اگر از اصل جرم مبری شود از دعوی شاکی فراغت حاصل می کند (مانند قتل - نقص عضو - منافیات عفت و نظایر آن) در چنین فرضی محکوم علیه قبل یا بعد از اجرای حکم مجازات اصلی فوت می کند از نظر محکومیت او در مقابل شاکی خصوصی ورثه حق دارد استدعای اعاده دادرسی نموده و با اثبات بی گناهی مورث از برداخت محکوم به شاکی خصوصی فراغت حاصل نمایند .

ج - با روشن شدن اینکه نظر قانونگذار از ماده ۴۷ و ۴۸ چه بوده - حالیه باید دید - چنانچه محکومیت مورث در مقابل شاکی متصل به اصل جرم نبوده و ناشی از حقوق و دیون مالی (مانند کلاهبرداری - چک بلا محل - ثبت ملک غیر و نظایر آن باشد) یعنی اعم از اینکه از نظر جنبه کیفری مورث محکوم نمی باشد از نظر مدنی - شاکی حق داشته یعنی چنانچه بدادگاه مدنی دادخواست سیداد حق او مورد حکم واقع می شد - نهایت چون جنبه عمومی بدادگاه جنحه یا جنائی منتهی شده - دعوی خود را در دادگاه کیفری طرح نموده و با محکومیت مورث نسبت به جنبه عمومی - در برابر حقوق خصوصی محکوم شده است .

آیا در چنین فرضی باز ورثه حق استدعای اعاده دادرسی دارد یا خیر این فرض دو نظریهٔ متضاد را پیش می آورد که هریک از دو فرض ذیلا تشریح میشود .

فرض اول - اینکه چون محکومیت مورث در مقابل شاکی بابت حقوق مالی و مدنی بوده و محکومیت و عدم محکومیت مورث نسبت به جنبه عمومی تأثیری در مقابل حق شاکی نداشته و از نظر مجازات و جنبه عمومی که با فوت محکوم علیه - حقوق ورثه تضييع و تضییق نشده و لذا در چنین فرضی ورثه حق استدعای اعاده ندارد .

فرض دوم - حکم مقرر در ماده ۶۷ و عام بوده و قانونگذار در مقام دادن حق تجزیه نبوده که هرگاه حق شاکی مشمول قسمت ب بود حق داشته و هرگاه مشمول قسمت ج بود حق ندارد - بعلاوه ممکن است گفته شود تجزیه این دو قسم در مقام استدعای اعاده دادرسی غیر ممکن و مطالبی نیست که در دیوانعالی کشور بحث شود تا دیوانعالی کشور بدو وارد ماهیت شده و در صورتیکه دادخواست اعاده مشمول بند ب بود قبول و الا رد نماید - دیوانعالی کشور به مشمول به ماده ۶۶ و رسیدگی می فرماید بدیهی است - چنانچه در مقدمه توضیح شد مسائل و موارد مندرجه در باب اعاده دادرسی کیفری - ورثه محکوم علیه یا قیم قانونی یا مدیر تصفیه و موارد دیگر سابقه زیاد نداشته یا شاید اصلاً سابقه ندارد اما قانونگذار در قسمت اول ماده ۶۷ و در دو جزء این حق را داده است و قطعاً وقتی سابقه و موردی شبیه در دیوانعالی کشور (که مرجع تقدیم دادخواست اعاده دادرسی کیفری است) تعیین تکلیف فرموده و فکری نمی کنیم چنانچه جهت یا جهات اعاده دادرسی موجود باشد فرض دوم را معتبر دانسته و ورود به ماهیت را به دادگاه استان یا دیوانعالی جنائی محول نمایند .

ورثه محکوم علیه در مقابل محکومیت مورث به پرداخت حق شاکی خصوصی یا جرائم از ترکه مسئولیت دارند یا خیر با اشاره به ماده ۱ اضافی به آئین دادرسی کیفری .

در مورد مسئولیت ورثه به پرداخت محکوم به احکام کیفری در مقابل شاکی خصوصی - ظاهراً اشکالی وارد نیست - چه لااقل حکم قطعی سراج قضائی به محکومیت مورث - کمتر از یک سند عادی نبوده و هرگاه ورثه این مسئولیت را نداشته - قانونگذار برای او حق اعاده دادرسی قائل نمی شد - و اعطای این حق ملازم آنست - قانونگذار ورثه را به تحمل آثار حقوقی احکام کیفری نموده است آنچه مورد تأمل است - مسئولیت ورثه به پرداخت جرائم احکام کیفری

است (مثل جریمه اشیاء قاچاق) با تذکر اینکه جریمه مورد بحث در این قسمت همانا جرائم قاچاق بوده به جریمه‌ای که در بعض جرائم ردیف مجازات مقرر شده (مانند ماده ۲۳۸ که دادگاه میتواند متهم را به حبس با جریمه نقدی - یا یکی از این دو مجازات - یا هر دو محکوم نماید) که در اینمورد جریمه مجازات است - و جریمه مورد بحث جریمه قاچاق و نظایر آنست .

در قسمت جرائم احکام کیفری - با اشاره به ماد ۱ اضافی آئین دادرسی کیفری چون در شماره ۹ و ۹۱ مجله کانون توضیح شده از تکرار مطلب اسساک می نماید .

جزء دوم ماده ۶۷ ۴ آئین دادرسی کیفری اینطور انشاء شده (همچنین اشخاصی که از طرف او مأموریت مخصوص در این باب داشته اند) نحوه انشاء عبارت مرقوم - سه سؤال را پیش می آورد .

اول - هرگاه محکوم علیه قبل یا بعد از اجرا مجازات اصلی غیر منتظره فوت نمود و دارای صغار بوده و منافع و مصالح صغار ایجاب نمود از حکم مزبور استدعای اعاده شود - آیا ولی قهری یا وصی منصوص - یا قیم منصوب که متوفی چنین اجازه نداده حق استدعای اعاده دارند .

دوم - چنانچه محکوم علیه قبل یا بعد از اجرای حکم در مورد مجازات اصلی مجنون شد - منافع فرزندان او ایجاب نمود که قیم او تقاضای اعاده نماید - حق دارد - یا خیر ؟

سوم - در صورتیکه محکوم علیه ورشکسته شد و حکم مزبور حقوق ارباب طلب را به مضیقه انداخته و یا مورد چنان بود که بین او و محکوم له تبانی شده بود که تمام دارائی او را محکوم له باستناد حکم مزبور ببرد و فرضاً حاضر نشد این اجازه را بدهد - آیا میتوان دادخواست اعاده داد - یا خیر ؟

در پاسخ سه سؤال مزبور - اشکالاتی پیش می آید که قبلاً باید اشکالات مزبور را رفع نموده تا بسئوالات پاسخ داد .

الف - اصل بر آنست که حقوق مکتسبه از قانون خصوصاً در امور کیفری تابع نص است و جمله مزبور اجازه و مأموریت محکوم علیه را لازم دانسته و چون در موارد ثلاثه فوق چنین مأموریت تحقق نیافته - تکلیف چیست ؟

ب - اگر گفته شود - در امور کیفری - مقررات به نفع متهم تدبیر

میشود - حالت استفاده از این طریق ظاهراً سپری شده دیگر متهم وجود ندارد - بلکه محکوم علیه است که در تمام مراحل محکوم گردیده و در حال فعلی سواجه با دادنامه قطعی بوده و اعاده دادرسی حق استثنائی و فوق العاده است .

ج - عبارت مزبور ابهام یا اجمالی ندارد تا قابل تفسیر باشد - و هر گاه گفته شود در مورد سؤال اول و دوم فوت و جنون غیر منتظره بوده و امکان تحصیل اجازه و مأسوریت نیست - لا اقل در مورد سؤال سوم این فرض هم صادق نیست بلکه محکوم علیه حیات داشته و چه بسا بواسطه تبانی با محکوم له این اجازه را نمیدهد - تکلیف چیست؟

برای جواب به سئوالات فوق از دو طریق میتوان استفاده کرد ۱ - طریق اصولی مستقیم ۲ - طریق غیر مستقیم و استفاده از قدرت دادستان کل مستنبط از ماده طریق اول - بنا به اصل کلی - تمام حقوق غیر ذاتی بدون انشاء صاحب حق هم به مجرد فوت یا جنون یا حجر به ورثه و قیم و قائم مقام قانونی محجور نقل میشود اعم از اینکه صاحب حق بخواهد یا مایل نباشد بنا بر این میتوان عبارت (از طرف او مأسوریت داشته) را اینطور تفسیر نمود که غرض قانونگذار در فرضی است که حقوق او بدیگری نقل نشده و در اختیار خودش باقی باشد در صورتیکه در موارد فوق یا موارد دیگر بلحاظ فوت یا جنون یا ورشکستگی صاحب حق یا وجود نداشته یا حقوق خود را از دست داده و به قیم یا وصی یا مدیر تصفیه رسیده است و همانطوریکه در موارد دیگر (مانند طلاق غایب مفقود الاثر) حاکم میتواند مانند خود زوج صیغه طلاق را جاری کند - اشخاص صلاحیتدار حق دارند از جزء دوم ماده ۶۷ ع استفاده نمایند - و بدیهی است با قبول این طریق - پاسخ جزء دوم سؤال سوم داده میشود - در صورتیکه مدیر تصفیه در نتیجه رسیدگی به محاسبه تشخیص داد که محکوم علیه کیفری باطناً دینی نداشته و برای از بین بردن حقوق ارباب طلب با محکوم له تبانی و پانصد هزار تومان چک بی محل داده که دارائی او را دارنده چک ببرد - مدیر تصفیه حق داشته باشد اعاده دادرسی خواسته و بانفی اثر از حکم مزبور و محکومیت ناسبرده - حقوق ارباب طلب واقعی را حفظ کند .

طریق دوم - بند ۲ ماده ۶۷ ع - علاوه بر اینکه دادستان ناظر اجرای قانون و حافظ حقوق تمام افراد جامعه - مخصوصاً صغار و مجانین و محجورین است

در بند ۲ ماده ۶۷ علاوه از اختیارات و قدرت عام نیز به دادستان کل حق اعاده دادرسی را داده نهایت برای این استفاده تشریفات خاص (یعنی مأموریت از طرف وزیر عدلیه) مقرر شده است - شاید نظر قانونگذار هم از شق ۲ ماده مرقوم برای رفع اشکالاتی بوده که در صورت عدم امکان استفاده از شق اول - دادستان کل قدرت قانونی را اعمال فرماید و از این طریق در موارد دیگر هم بشود - استفاده نمود . خاصه اینکه از مقایسه عبارت ماده ۳۴ با عبارت ماده ۶۷ استنباط میشود - اعاده دادرسی دادستان کل نسبت به متداعین مؤثر است .

دنباله توضیح فوق در مورد بند د ماده ۶۷ - با اشاره به جمله اخیر ماده ۲۴ (یا اختصاصی) و جمله اخیر مندرج ماده ۱۹ و سایر شقوق ماده ۱۹ - با اصلاح ماده ۴۷۱ .

در طی مقالات مندرجه در شماره ۹ . بعد مجله کانون و این مقاله در فروع مختلف نسبت به اعاده دادرسی احکام کیفری توضیح داده و از توجه بمواد مربوط به اعاده دادرسی برسی آید - قانونگذار در امور کیفری حتی المقدور سعی نموده است که بهیچ کس از جهة صدور حکم کیفری بر خلاف واقع و یا زائد از میزان مجازات متناسب با حال متهم و بستگان او لطمه معنوی و مادی وارد نشود - نهایت در موارد مندرجه در ماده ۱۹ و ۲۴ که میزان مجازات کمتر از دو ماه و قابل فرجام نبوده - اما آثار تکرار و تبعی بر آنها حمل میشود - قانون ساکت بوده - و در صورتیکه گاه اتفاق می افتد که آثار تبعی احکام غیر قابل فرجام - در مورد محکوم علیه یا خانواده او (بویژه نسبت به کارمندان دولت) خیلی سنگین تر از مجازات یک اسر جنائی نسبت به افراد عادی است .

من جمله در قسمت اخیر ماده ۲ احکام تکرار را نسبت به محکومیت های محاکم اختصاصی قابل اجتناب دانسته - در صورتیکه بطور کلی احکام محاکم اختصاصی فقط قابل تجدید نظر بوده و یاد مورد جمله اخیر ماده ۱۹ مجازات مقرر که ۵ سال محرومیت است - سنگین تر از مجازات دو ماه بکرور حبس تادیبی میباشد که بنا بصراحت ماده ۷۱ قابل اعاده دادرسی نیست .

بنا بر این فکری کنیم - تا وقتی که قوانین از این جهات اصلاح نشود

بند ۲ ماده ۶۷ قانون آئین دادرسی کیفری شاید بهترین وسیله باشد - چه :

اولاً - از توجه به عبارت بند دو ماده ۶۷ (از طرف وزیر عدلیه باشد) بخوبی بررسی آید که این ماده هیچگونه تغییری نیافته و همانست که در موقع تدوین قانون آئین دادرسی کیفری انشاء و تصویب شده .

ثانیاً - از توجه به تاریخ اصلاح بعضی از مقررات آئین دادرسی کیفری و تدوین ۴۳ و تبصره ماده ۴۷ قانون مزبور بررسی آید - در خواست فرجام واعاده دادرسی دادستان کل محدود و مقید نبوده و از مقایسه عبارت ماده ۴۳ با ۶۷ و قسمت خامساً ماده ۵۸ (که تماماً اصلاحی است) غیر ماده ۶۷ معلوم میشود که حکمی بر اثر فرجامخواهی دادستان کل صادر میشود نسبت به طرفین تأثیری ندارد - ولی این قید در ماده ۶۷ نبوده و جهات دیگری هم دارد که قسمت خامساً ماده ۴۳ را شامل احکام صادره و تسبیب اعاده می نماید .